

آنکه حال ایدون نمود باز هرگز سر این به صرورت حکم امکان نهاد و گزنه اگر هر چند که فاما فکیف  
 اید بهم رجا تقدیر قریب توقع لازم مستلزم قدیم نباشد که بقید تقدیر خود چون دنمه معلوم دیگر  
 مبتدی و ادعا آئیه بوجوب عیان گردان باید کنانند و لفاظ امتصار فدر اشامل نموده از مبتدی است  
 پرسندها او اشناز کسب اعماق امتصار شده بجای عبارت قدرت پا بهداش آن این است  
 از رفتن صیغه ماضی قریب زمانه صیغه ماضی بعد رفته و صیغه ماضی آنرا می‌بینیم  
 رخی صیغه ماضی مشروط بایامی است مردمی فتحی صیغه ماضی مشروط با کلمه پیشی صیغه ماضی موسم رفت باشد  
 حال می‌رود صیغه هنری خواهد رفت صیغه مضارع رو داد و ام مردمی می‌فرمایند صیغه ام را  
 سره صیغه خی حاضر و صیغه کم فاعل و زاده مفعول درین صیغه اینست بعد گردان هر تصرف  
 اعماق کلام مناسب که شامل هر صیغه خواهد بود و شرکت و گردان کوآن او اینست چنانچه  
 از انجا برفت از عیار فت در عیار فت در عیار فت اگر نون چرا فت چکود رفت آن رفت  
 این رفت اینکه فت اگر رفت این کسر فت کجا فت کی فت اینکجا فت خود رفت احوال رفت  
 رفته بود و بروز رفته بود و بیشتر فته بود پیر بوز رفته بود پیر شبه خواهد رفت و داخواهد رفت  
 پس نزد ام رفت نیز در عیار فت باشد و نیز در عیار فت دنیم شبه و تهست تماشی دفت ناصیح رفت  
 همان رفت همین فت همان فت چین رفت و رجوع هر رفت در عین فت درین الحال رفت و لاز  
 رفت در بلاغ رفت و آلان رفت بپایان رفت برای اخانه رفت بر فرش فت پرای خود دن  
 رفت پرای عسل کردن رفت علی های اتفاق اس دیگر مصادر و بامشمول بایمین کلامات که بالآخر  
 از شنیده که گردان کنانند و لجهود مرقوم الصدر یک چند صیغه از هر تصرف بطوری که غلیق نموده شد  
 از مبنیه ای اخراج کنایند و بحسب این اخراج ای مرتوم الصدر را بپیر اف ال طور  
 مثال مذکوره از مبنیه کوایند تا به برآوردن تصاریف از مصادر و بامشمول اموزدن این اخراج  
 قدرت پا بهداش حسنه رحم و روابط اتفاق ببرای غصنه و انشوران خود بر در و  
 خود بر دان داشتند و میکنند که اتفاق بپور مر و مشربلان عبارت از این است

حصہ مکتب بالردا بوصیٰ یاد کنکر ان وصف کمال منصب و پیشہ اول ایوں ترینہ او  
شند چنانچہ کمال عالم مراتب شریعت حضرتیت و کمال سپاہی و صاف شجاعت و تھور و تیز  
زندگی کے چھپہ درستہ پھر ارجوزہ دار بودا و سعادت مند علی نہایا العیاس واب عبارت است ان  
لذکار و اکشن لعنی سرکشہ خط مراتب علی و او سطوا و لفی اور دست زر و اینہہ در مقام  
خود را خواہید درین صورت اگر سخن پروران برلن ایند ممکن است کہ القاب بمضمون فواز قوه غل  
رد یکن خون عرض بکل است و رواج القاب جدید پیش القاب قدیم دور از رسماں  
بل و بگار مسجد اقوامیں پیشیں کہ از فضل بزرگان کرامت نشان صورت طہور پور پرفتہ و  
انکہ باید برلن ہا موجود و حل بجا خلاف یعنی اوست نظر بین ہم مراتب بجان القاب با بقیہ  
مراد اپ پیشیں در ساختہ تحریر میں بودا خڑ و بعضی جا کہ ضرور اقتاد و خود تصنیف کرو و داخل  
آن بخودہ چنانچہ بردا فناں آن پوشیدہ وہیان بخواہد بود القاب عالم قیام  
حقایق علم و کاشف و تعالیق علم و معلوم حضرت مولوی یحیا حسید مسلم الدنیا علی نعماء  
کلد سستہ بندگی و اتحاد غنی مالی برستندگی مروضیدار القاب سماوی  
شجاعت و تھور بناہ فلاسٹ حفظہ عرضی مرسلہ رسید فتنپڑگذشت کاشن ملکہان گفت  
سی باید کہ ہم لوادہ سلطیح حکومتی حالات انچا مطلع ہی بخودہ باشند زیادہ چہ القاب  
سایہ بلند پا پہ صاحب قیام خدا ایکان طلخیلہ حمت ایزو بجان حضرت ولی نعمے  
صاحب پرسروزندان مخلو و ستمام ہا و فدوی خلا لی اواب دلیمات فدویا و دکور نشان  
معتقد انہ بیجا اور دوہ سروضیدار القاب دیگر ملکیاتی غرزندان معما و نیاز مدنیان  
صاحب قبلہ خداوند یعقوب نیان اب بے وظائی و الیغما و امام ایسا قیام بعد ایسا  
فرزند و گذارش قواعد حقیقت مند مروضی موقن اقبال ملکیم اجلال میرساند ایضا  
قبلہ صور و معنوے کو ظاہری باطنی حضرت والیغی صاحب مدظلہ العالم لے زر و  
فلکے نیوادا بے اواب دلیمات فریادان و کور نشان بے پایا

بی پایان معروضه ای صهر اخجلای میگرداند القاب سپس سرمازی تجارت  
 همروزندگانی و عصایی هنگام پیری ذائقه ای زادمه را لصنا بر خود آوار کو زده  
 فرزند اطوار سعادت آثار طول عمره الصنا نوزالی سبز بخت جگر قدره العین فلاد حجا  
 ایزدی بوده مناد کام باشند بعد از هیه و آنیه که دوام در زبان است مکثون خاطر  
 عزیز باد الصنا بر خوردار نوزالا لصبار قلائی زادمه و قدره پیش دعای طول عمر  
 حیات مطابعه ناید الصنا بر خوردار سعادت اطوار طول عمره و قدره بعد دعوات  
 مزید حیات و ز قدر رحایت و اضعیه با دال القاب ما و رسایی عاطفه پائیه والده صاحبه  
 مشغله نکرمه رنارک فرزندان محله و مستدام با چیزیں و قدرت را میگذراند  
 و نسلیهات نورالگین ساخته معروض میدارد الصنا والده صاحبه خداوند  
 خذلیگانه مظلهمه اعلی کلمه ای کوشش و نسلیهات رازیب نفاخر ساخته معروض  
 عالی حباب میدارد الصنا مخدره تحقیق عفت سوتوره سراوق عصمتیله  
 صاحبه قلیه گاهی خداوندی خوشبر و راه پرورش فرمای فرزندان نظریه استرق نیاز  
 مریم زبان داده خلکم چیز فرزندی را بحال ارادت مندی نورالگین ساخته میگیریم  
 انجاب میعنی مابمی گردد القاب برادر کلان اخواله صاحب مشغله صهر  
 میمه گاه برادران سلامت بعد همار مراث نیازمندی و نشانی اور اک دوست  
 موافقن سامي که زیاده از حد هشت میثون ضمیر عطوفت پر می گرداند الصنا  
 خوان صاحبیله فیض رسان منظمه خود و الاحسان بله ای ایمان بعد از قدم مراث  
 عیوه دست و اکسار و نشانی حصول سه شهاده خدمت بعض مومن معروض  
 خوشیده صاصی گرداند القاب برادر خود برادر عشتر را لطفه نیزه  
 تعاملیت آشنند و نشانی ملائفات بهشت همات که مزید استه بران  
 مشهوریت کشون خلیل عزیز باد الصنا بر دریجان بر بر جگه از عابان باز

بهترین محب و خلیفه ایلخانی عالی العدیشوق ملائکات دلهمت مطلع از ناین لفاب حجا  
 عموم صاحب قدر خداوند خدا بیگان صدر روح و احسان سلطنه الله تعالیٰ نعمه داده داشت  
 نشانه ایت که شعوه فدویان را سمع الاعظمه داشت معرفه و مرض نایی غصی پیر اسے میگذاشت  
 لفاب همیشه و کلام ای همیشه و صاحب بیهقی که مر منظر کیه اسمها در زره عصمت  
 سلامت نمیشه شفقت و تیغه و روکرامت فرمود و تصدیق که نعمه از قریم و ترسیل صحفه  
 شادان و فرحان میفرموده باشد که لشی خاطراز انت لفاب همیشه ضر و  
 عصمت بیان ای عفت و سندیکا همیشه و غریزه خاطرها اممه صولی مکاتبه نسبت از اذان خاطرها میگذرد  
 کوناگون حاصل گشت متلزم که نعمه از قریم و ترسیل و رحمت نامحاجات مع جگوئی حالات مسر  
 میباشد باشد که ترکیه و شی خاطر بجهدان فضورست زیاده چه بر طراز دالصنا  
 همیشه غریزه حمله ایشان عفت پرده گز عصمت سلامت عبلطهار مرات از ناین لفاب  
 لفاب کا نمیه ایل خانه باول بیگانه در حظه و آمال ایز منان باشد خاطر مسلم ایشان  
 مندر حج جعلوم مردمی میباشد که پوسته بخر حالات نیامطمین میموده باشد که دمجهها حامل  
 میشده باشد زیاده خیلی کاریش و دالتفا شو هر از طرف دالله صاحب خانه محروم  
 سرتاچ افتحا من سلطنه الله تعالیٰ مفعالات نهایی هنر قاده خدمت والا بیرون از حد  
 دانشنه بحر صحن طالب می پردازد دالصنا ساسا بسیج تراجم سلمه الله تعالیٰ بعد آدایله  
 شایان مرات است عرض منجا بدالصنا مصلح سپشان محلمی مفتح ابواب  
 چه می داقن اسرار نهایی محروم طوار دل تعالیٰ تکر کاه مراوات برآزند و حاجات خداوند و کل شنیده  
 خانه مالک کاشانه سلامت اعد از زوی جهود ایل رضان بحث مشتمل ای از صحن طاف  
 تماشی سیر سازن لفاب بیل خانه جلدی خلوت خانه خرمی اینی غریت بی محروم اسرار و  
 اطوار ایل خانه ناظم کاشانه معلوم نمایند بعد بخر ایشان مصالحة جسمانی و تغیر شفون طاف  
 رسمی سیر سیز خلدر را رسیده شد ایشان ایشان عاویت ایشان و ایم مرغوب لفاب حشم

بکاره اتفاق می برک آن بیاض مرناض وح اغای سهر عجائب جمالی با دلخواه و دلهم  
میز غریبی می خواهد و این می باشد که قدرم تحریر آن سروشی هجری دوست می سازد مگر فضیل میرزا نانده می خورد  
و علاوه بر این ارضیا نصیحت ناشی بماران اصلاح رسانخواران حکم صاحبی میرزا با امید واران  
که این بخوبی می خواهد معلم الله تعالیٰ بعد دامی بخوبی و شای هر چند میرزا فخر خور گرداند هست  
لقاء سایه عصر در فتن خواران نهاده در سلامت فتحه و محبی بکاران خلاصه نکته پروردان  
روزگار زرم افزار وصول گشت اگر ایندیه همیشیں اینست مدو کلم طفاف اراضیافت بلع  
سکون داده این سرپا پنار میکرد و باشند بعد از زمزگ فستی خواهد بود زیاده چه لقصد عیشه و  
ادادن لذت این لقاب قاضی احکم رشیعت الهر بوجود کرامت بنظر آن مروج و اینین بعثت  
آن داده این بخوبی محبی مسلم ملت مقصوی بیکم گرفزیدن پیر بادیں از نبلیخ صرات صبرعت  
والحمد لله رب العالمین بکار و مکید قواعد خصوع و افتخار که شیوه قد وست هنادان رسوب خیت بنیاد است  
این از این بخوبی بعصر خسروانی شریعت بناه طرفت و سیگاه معلم الله تعالیٰ فتحه بجهت خیمه این  
و فتنی بیشتر پنون مفاوضات فرست بآیت تختوی بر اعلام کار و فرایش آن خواصی در وسادان داشت  
سرور خاطر افزودن هست زیاده چه لقصد لجو و در انصیانا بنا کر تعالیٰ ذات عالی را طریق  
اعلم کنند این بخوبی شریعت و نصارات و همچنین مهدان کشانه و معاون شرعی دانندۀ حقائق و  
عاقده دان طبق اسلام صریح خاص و عام خضرت قاضی خور ابرص عدلت نمکن و از  
آن داده این مسلمات با کرامت دارلو بعد آن بستمندی ما معروض رای عدالت پیری می گرداند  
و می خواهند این لقاب همچنین خوم مجمع کمالات مدنی محکومات کاشف و قانون مصروف واقع حقائق بیهوده  
صاحب بحق خدا و نه خدا بیگان معدن اطاف بکاران معلم الله تعالیٰ بعد گزارش هست  
نیار منه می تقدیم مرسی بستمندی که ما ای سعادت و محبت مند همایست مشهور ای انصیان  
گرداند هست می آید این لقاب بخور و لیست غریب نخون هر را آنی مطلع انوز نامتناهی

امثالی حضرت شاه صاحب قبله دام فیضه بعد مکمل صرات عبودی و اکسار و ازدی  
او را ک دولت طار من کمیا خاصیت که خلاصه مطالب غلطی است مشهود راهی زرین خاله  
ازین میگردد اند بالصراحت این صحاراف آگاه شریعت طریقت و نکاه منافق بخارا  
حضرت الہی محمد مسالمہ علیات نامشیم قبله ایکھ طبا کوئن دام فضالہ سان الہی  
آدم عبودیت و اکسار و عرضی رایا بان در فیض اثار میرساند طلاق اتفاق  
ذات تقدیس آیات منظر فیض الہی مصدر فضائل نامہ ای سائی فضائل رکمال از دیطل  
فضیلات بغایات سرمدی مجموعہ علم و عمل هر زار مبلل و خل منع کنالات لی پایان  
محفظہ حات فراوان حضرت محمد و مصطفیٰ علیہ السلام و مختارم دام فیضهم اند الدسر  
گره کشا معاون دل و عقد مکشا می شرکل بودہ بر مفارق مستفیضان عجید لتناثر  
خل نگتر ما د بعد تقدیم لوار دام عبودی و تتمیم صرات فدویت مطالب ضروری مصدر دام  
منع فضیلات نظر کنالات سر ذفتر معلمان دم سر زیارت فیض از حضرت صاحبیت داری  
خداوند کوئن خبر و فی مکرمی جو مظلوم کمترین فدایان مینز عقدت و مندگی و میثاقی عبودی  
و سرگندگی عجاہم و اکساری سودہ بزر وہ اقبال تمثیح جلال میرساند اتفاق  
شما گزو لفظ نظر نصیحت من در عرف پرداز حرمہ بلندی تزویجه حصال هر زن  
فعال نظر از طبق فضیلات او تعالیٰ نسرا و اعیانی که بادام شکر عجمیم از دلکم میگان و کامرا  
حرادات داریں شدید و عجیب افرید مطالعه مطالب مرقومہ گراند اتفاق عسوق زنک میگان  
کلار شک مرغزار فرخار ماجولی ہائی روز از دل میقدر دن باشد بعد از آہ و نار و در دل  
شید ام طلب میر دار زالصنا کل کلستان محبولی سروبوستان مظلومی زنک  
بوی حسن نکنیں ای ابردی نجمن در بابی جان نواز عاشقان سرفراز مشتو قان باشند  
بعد از راز دلبری دل رہی و صدقت کبیشی مطلبی مگرایا الصنا محبوب راحت قلوب  
عذہ گزار سر و قدر بامن عذاب و سر خشم سجن سنبیل زلف طوطی بمقابل منکرین خال

بیلی و از تبریخ روزگار دل او متساقان را در حمیت عاشقان ل هکار دنوازه گشته اند از جمله  
 نور عیان پوسته از زیارات زمان با من حضرت سید حسن بن حسین فلو سبستاقان صد  
 مسلوب برداخته باشند بعد شرح سورت شن افهی که تلاطم امواله مهاجرت و زرگری افواح  
 مغارفت زور قوه هون و پیش از آن می بخوشن اساسن غرق ساخته خود را بسیار داشتند  
 مراد میده ال ثابت عاشق صحیح صادرق روز صادق و شفیع شام والیق آزاد  
 گرفتار افسوس شدند ای تاریخ نهاده طلاوت یاب کلفت و المفت باشند بعد از حرف طرزی پنهان  
 آن مردم بیدلان بسکر پردازی احوال دل و جان خود می گردید اینها دلخیل سخن درد  
 بادگار محظوظ و فرمادند از جهت همه شده از ذوق و شوق باشند بعد از دل دی دجان افرادی ریو  
 خاموش شدم پریا پیر مردم عاست آن ایضا عاشق شتاق نایابیان طالب صالح صد  
 صالح نجوان دوران فرمادند گرم رو با دیمیت ره لوز طریق هودت دوام ز جان  
 و صالح محبوش باد کام باشند بعد شرح بر بیانی حرمالی که بعضا ای ربانی جای بین می بخو  
 دا ضمیح ولاسح باد ال ثابت بزرگان و دیگران ای زمان از  
 طرف فقر ای محب الفقر املاذ الغریب سدیم سدیم تعالی الصناعی الفقرا  
 میوزن و ای ای می مقبول اهل المهد را گزندیه حضرت اعلی ولی احمد سلامت با گرامت باشند بعد دغونت نزد  
 و ای ای ای ای و ای ای شیاق ملائات بی پایان شود ضمیر محبت پریا باد ال ثابت خادم مال فقر  
 باید بدرست خلاصه دعو مان راه به آنست پرتوز شنی مهر حلقات زنما ای شاکران پیشوای عازفان  
 باید ای  
 شرافت پناه بیر ملکار معلمی علی بحافت باشند ال ثابت سنا ای ای شجاعت  
 پناه فلانی در حضطه ای ای باشند آی ای  
 و صالح فضیلت و کمالات رسنگاهه مولوی خاری عسل بحافت باشند الصناعی  
 اکتساب بکمالات پایانی محمر با فخر خسطه ال ثابت جنگم حکمت و خداوند رسنگاهه حکیم احمد عینی

احمد طحان خط امیر تعالی القاب عامل ایام پناه فلامی عافت باشد القاب  
 متصدی عز المقدار فلامی عافت باشد الصیام حصیت و سکاہ فلامی خط  
 القاب صراحت کرایل عزت باشند غرت ایام فلامی خط امیر القاب عامل  
 که فی بجهل عزت و قربت و هستی باشند خلت و موالات و سکاہ فلامی خط  
 القاب عامل متصدی عزت و قربت و هستی باشند خلت و موالات و سکاہ فلامی خط  
 القاب دن وال و شی که بغزه در بار امگی فدر فلامی خط  
 القاب ایام در این معلم ایام در این معلم که از در گرفکان قریب نمی  
 زیاده و از نزد خر راهیت سادت و بحیث پناه شجاعت و شهامت و سکاہ همود و  
 نمایان مهیط عوطفت لی پایان تحوال میزان و ایشانی بوجه میاند الصراحت دعوا  
 مرتب میرزا الفقار علی خط امیر تعالی الصراحت و شجاعت نشان فلامی خط  
 باشند القاب سیمی شجاعت و شرافت مرتب شیخ فلامی خط امیر تعالی القاب  
 لعنت از طرف ملادمان و طرق عرضه شد همه با و شناسانی فرامید  
 عرضه شد که درین خادمان عقیدت نشان فلامی بیان آداب ایمان و بحرضه  
 حضور لامع سور مرچ سلاطین یافت که در مرگ خواهی هجر و رست میرزا الصراحت  
 نهاده زاده لی شهباوه محمد پناه فرق عبودت بزهی خانساری مانده و میں عقیدت میاند  
 نظر جان ثاری و عالی کسری مگر و میله ذره و ایمه قصه حضرت شرفا زاده محبعلی  
 قریب و خفیضان سهری نشان این میرساند القاب شاپزاده عرضه شد رسیت  
 لازم نیز بجهد و ای ادمی میرانت کو نیز میلیم چیزی رضیه خدا و بیان عقیدت میاند  
 بحرض عالم افغان عتبه دولق و اقبال خلیلی شنیان ایمان ایمان و حلال میرساند الصراحت  
 عرضه شد عقد شمار عده اغفار کاریه که ما می خوش و اکساز رله ره عمامه افغانیه  
 بحرضیه اندوزان محفل عظیم مبارک فطیم نوار بیانجا به علی خط امیر ایمان و عالم

از هجدهی میلاد روزی زین است میرسانا القاب سه صاحب عرضه شد که نزد پادشاه  
 از اینها پیش از سوخت آثار محکم بار چند قدم مرابت ضرعت اکنار و نگیر و ای ط خصوص و ای فقار و فوف  
 بیان نمودند از تصریح محکم پیش از داشتن و شیر باری دیگر با این سلسله دعوهای نجاتی از نواب فخر سه مات  
 ملاب و ملکه خشک و تر صاحب نهاده بخود میرساند از صاحب عرضه شد که نزد پادشاه  
 از اینها که عبود است طراز محکم پیش از همایش نجاده بخاطر ای ای سر براد و عشق ای تموز و  
 سه بار از اینها بباری با این استان تقاضه نشان نواب هم رفاقت قدری القاب ملکه زین وزمان  
 از اینها از اینها صاحب عالم و عالمیان میرساند القاب و زیر عرضه شد شاکر عنایت نام حضور  
 رئیس از اینها عبد الغفور بعد تبلیغ هر سه نیزگی و نشویع نوازم پیشنهادی به قاع عرضه نهاد  
 از اینها حضور موافس و نواب والاحنای هم قدرت هم صورت هنرهاستند این صاحب و میلاد  
 اینها از اینها در جهان میرساند ای صاحب عرضه شد که نزد گان نیز خوبی نشان نموده زان بجا آوری  
 اینها از اینها قد و سی سه میلادی ای  
 اینها از اینها ای  
 اینها از اینها و کعبه ای  
 اینها از اینها عالمی میزبان ای  
 اینها از اینها ای  
 اینها از اینها ای  
 اینها از اینها ای  
 اینها از اینها و شفیعیات و رفعیات بر عالی ای  
 اینها از اینها رسی مراحلات و رسید و شفیعیات و فضل فواید و فضل فضل اول ای ای ای ای  
 اینها از اینها و پیش از اینها و غیره کوادرات شرعیه ضروری و سوالی و حواله فین فضل سلوم در مراحل  
 اینها از اینها رسی مراحلات و رسید و شفیعیات و فضل فواید و فضل فضل اول ای ای ای ای

اکد گر رفعه اول مزاصاً مشتق بیرون هوت شان به تعالیٰ هشناق طلاق است  
 صفت آنات آنقدر درستیلا هست که با جاطکلک رباور سک نمی آیدند باش خود و خست  
 لذا شته خامه دا و را بسطر عالمی زار و سیاس از پوی که کلدر شه خیرت محبت و شفی دارد  
 ملروت فرامت چار چمن اج سافی نیام طلوب مشتق من جای بخست و مقام محکم فریب و قطع  
 اشناق نامحات نصوات و مان و نیکان بخصوص قبول شنونه بکن با وجود مرد نشمر دمان از  
 پرچه و طاسن باشد مان شنونه از ایمه د عالم رتابه که توجه بخانش و ارشاد این طاف  
 است شه آئندہ بر قدم سافی نامحات معانقه سماں همین مکالمه بدها تو ان هیز زیاد بحقیقتی  
 رفعه دو هم در حواب فتحه اول میر صاحب ضبط عنایات فراوان مصدر جهات لای  
 سلم الیه تعالیٰ مطالعه هشناق دکلیت هنراق نوک قلم اور و فحص تکلفات عرفه و غرض  
 بیان گلاید هدیه دیه سافی نمی طبعه در فخری بستگیت عدم رفایم نیا شنایم و  
 عاطفه اور و خلود فطره از مشغقا درین شریه قطبیات و ناق نیاز ایلا خدیه خشن مصدر  
 بران بوصول مطالعه کرمی دال ای طاف و کرمی ای دات هشناقیات دل نو و فریل ایخ  
 دام شریه که فراموشی با گنجایش و هشتگردی همروت آئندہ مهر لقیه سلم و رسائل مخدود و  
 خواهشند زیاده بخیز شوق ای ای مصلحت صور که خلاصه مطالعه تقلیم ایه رفعه دلو هشناق  
 معدن برقیج ای طاف بهم شیخ فیض الدین حسین ای علی ای  
 چیان است بوجبلی چیز هنفته دان جواله بخوده بکه عافی برداز که بوقت لشکری داشتن  
 اینجا بر قدر که توجهات دلی بر حال نیار شتما میفرمودند خامد ای طاف آنست که  
 نخربیزار و فاما زان بر قدر که مدار السلطنت ملکه بر سیده ایه حرف و فائز سدیه صدیه  
 صفا مجو فرمودند لقوی عصر عصر سرکند زده دوازده دل دور بیه کایی دنگت محمدان  
 تقدیز نامحات طلبیان هزار بیجت برداز خاطر منتظر نشده ندار شنایکه ای طاف قدیمی زاده  
 بدل این نجیف خیان بر قواند خشکه که بر قدر مشب هم صر عصر عصر زبان بزرگ نوشتوی

دل باید تو شاد پنچا  
 حاپس از انتظار رسایخوره دار راه بر پا فت صحت مراج و روید او رخواه  
 روانه ساخت توقع که نظر شفاق قدیمی موده از احوال خوبی عالی موجبعیم اتفاقات بیون  
 آرند نانیا نگاه صاحب وه بحق و مرزا مظلوم سیری هفت علی باسمید روزگار درینجا مدعیان  
 دلنش بکشند العطل سیر درند فاما شاید مخصوص شان بخلو دلاه طلبون تلافت آخر کار سیر محمد وح رار وان  
 آنها ساخت هر قدر که و مقدمه ورقی کار آن بعد از این ده وال اثبات عقی بکار خواند بر وحی  
 سر بری دارین مفاخرت کوئین خوارش در دعوه جهار م خاصا منظر شفاق و هر با  
 ومصدر اخلاق و قدر اسلام الله تعالی اهل از زدی موافقات سامی از تکلفات و نکته مظلوم  
 ندارند بل این ملاحظه گرامی نامه که با دارالطباطبائی منتظر اعطای میداد بزم افزودیده انتظار گردید  
 دلش بکشند دلم کشند کشا درجه اینست که گولی با کلستان و لکستانی بوده باز خدم مرسی  
 اعم من ملکه مکاتبات ندانهات که تعلیم اتحاد فهم امده صورت اینست که نسکا ممکن است در سر کار ارجح  
 بیان این نکته بعد رساله داری سرشنیدی یافته خدا که هست که درینی صورت آرام نیافر و نخواسته  
 کوئی بازی داشته و صرف اتفاق است همان بگوش خیال شنیده کای بطری ملکان و دستی بجزی کوسته  
 و غیره اطراف امور مشغول و الاجهه گنجائیش که در حیرت رساله عادضات فضیلی  
 بگذارند بخوبی سرده که فیما بین این و آن نامه به صورت از صور محنتی تخلی و رسایی نباشد یه باز  
 بین خادم دیرین بحضور رفرموده از زمرة نیازمندان بروان نشان زده اند هر تسلی رساله  
 ملکه این رسایل بخواهد مقدمه و فضیله و فقا عذر کارهای خود و میپیش از علی برادر سلک بارگیران ملاده  
 و این نکته این نامه هست نشان اسد تعالی تدریج خدمتی که شایسته ارشاد شان مخصوصه طهور طهور بیرون  
 باشد خاطر شرافت بمحضر مانند زیارت و بخوبی از چیزگرانش ناید فعنه فهم برادر غیر اقصی  
 بیان این احتمال مجموعا در حفظ اینی باشد اینه لذت و عوات و افیات و نتویش اتفاقات بحث  
 اینه لذت مرطاعه ناید نهاد بخوبی که لفضیله نعا ایه حالات اینجا مستوجب شد  
 هر دو عافت ایشان بر اینه تردیست هر صدر بر میقصضی ای پیشنهاد

پیوسته که بوصول منیقہ بجهت پراطرب فرآنکشة خاطرها نصوبون میاندرانم که ورد  
آنها مشترکاً باقی اور ود ما شد که طباعت خاطر ازان مخصوصت فیلان سرکار فرضی  
له بنابر جرایی آنجا آنها برداشت خبرگزی شان قابل این شفه حضور نام ایشان صدر  
یافته یافتن که خبرگزی بخانم خود است اثنا خانه تعافل خواهد بود موسم قریبال فرید  
برای تجربه اتفاقی خود را منع کرد و ممنون از آنجا خردی سخا می خدم طیار نیانده بی  
فیلان با سرداراند و سنتور سال از شرکه تهری روئید کا پیر و بحافظت ایشان بچاره زند و در  
سوی ایلان از ضلع کامل فانهای بھی و ناشیشین و گم می خات ولایتی او را باز اگر در کار را  
حلاء ده که از خاخزیده فرستاده ایزراوه خبر قوعه قشمشه خالصها مشتق بخوبی مسکنه  
نیازمندان و ام شفاقت آزادی وی را و دستیاری مده دوزان اعجمی  
تجزیت عاجز و ناجار ازین وادی و لرستان ببسیار معمای پرداز صحیحه اش را مدد خصحت  
ستوده همان سفشار حوال فیلان پریسی نیاز فاما میات و تقییات خبرگزی فیلان سرکار  
فیش را پیش روئید کا و دیگر کو ایق رود فرموده راعیه غریبیان گذشت فی اوقی سببے بخایم  
وازمان غلوی صاحب از وادی ایشان که از سرکار دنیان تا گذشیار و عرضخانه قیمت اورین امریکا  
می خود خرکه سرکاره دهد م شاید دشنه از قدیم رضت که بحالی نویزی و الاجهه همان که عبود  
شرت متصدی قصه و خبرگزی فیلان سکانی مزتعی غافل نسبت خواهش خاطر عالم جمع و دل  
الر قام رسی خبر راهی مختارت فیلان فرقی روئید کا همان حامه دو ایشان از سوی ایلان  
خرید مرحمت فرمانیه که مطلوب است و تباخ دوم شوال شادی گتخدانی امده و هزار که راضی خود  
منز مقعن گردیده اگر آر قام فرمایند مبلغ بخواه ریشه بطریق نویه بخاب مخفی مکرمی گذرانده و مفتر  
جوابت زیاده عرضخانه مرغه قوه هم فشرط از خونه سعادتند خرف پرداز خرد بخت لمندی سواد  
خدمات از زیده فعال کتخن بعل همراهات کوئن فایزو و دکام باشند بعد و عیشه و افیمه طلاق میگذرد  
دیگر اهست که مطالعه مرثیه ایشان بجهت طراز شاطر اند و زنگ و اندجه هم دل بر شا بهره ایکن

ست اگرچه مقصداً نیزه بود و شیری بشری بود و تعاونی نیزه معلوم نبود و نیزه نیزه  
راز وضعیت گشایش میدارد نیاز بران فکمی مدرک آن مصادری نشود که شایسته این غاد  
مشتبه باشد و خاطر انجام بپیرم مشتری بخوبی از احوال نیزه تا در وارد حنک که فیلمین  
اقدار دارد و لجهایت هیجان بخواه و سکھان است می بگانشنه باشد زیاده محظا و بعدها جو  
ر قوه علی ظلم و سایه پیر به حضرت مخدومی مکرمی صبا و قله و امراضهم منعارض مستفضا  
عنه فشار ای میم قضا و پس از تسلیخ مرتب ضراعت و نگرانی حضور این خندوق و دیانت  
که شیوه فرد و چشمها را سوخت اما است عرض میرساند از نامه عاطفت آئین بعنی همکار  
عد مری نیاز نامه مستفسار احوال حنک نواصا حبیه الدوحة بخادر و بحضور سایه  
در دفتر مواعظ و فتحا این فرهنگ اسکھان از انتشار طبعی و تروی خاطرین بسیار  
اسکھان و فتحا این که برپا و درین عرصه نیاز بوقن بیان اهداف الاعدامی بیهود  
تصویر مکان دار و بجز این از زندگیست اگرچه دورم مده نیکین باید در حضور صدیق  
بود مید کامد کافیست غایت نیامد و حقیقت اینجا برین متوال که زنگی می شنله  
والی لاکور راگرده بی شکوه باراده بگفت رکن احباب این اصحاب عازم این یوسفیه  
عقل خوار گذره بخنگ و مسوته و مسوته و از افرادی بین خنگ بتعیین فنا که میان ناخاطر از امر  
مددوح و نواب فیض ظاهرا و غیره که در شجاعت و شرامت شنجه را فاق اند از این در فلم  
بیرون برآمده باشد شیرا و پیر راگرده شقاوت پزو و حشمتله و کشته از همیشنه بخوار و بحاجت  
کفا بقتل سارند ندو جنده بزرگس زخمی خسته از عساکر از همیشنه بخوار و بحاجت  
در حرسی شدند و ابو افتح و فیروزی مبارزان نظرت اشان تفتوح شد و ششت  
حضور احوال این بود که گذاشت مزو از عقب بخیه که خواهد بععرض عرض خواهد و در  
مزیاده چه عرضها بر قضل دو صدر در پرو انجات و شفقات و عرضه شد و معاملات  
برگونه پیر و اینه سیاره و بحاجت و ملکه هست و اینست پنا هلال حربه بعایفیت

باشند پن مبرکا ضرورت زیسته و نه اجرای توسعه چهارانی بعلان مده و نامی مهارات کا  
 و مان سیاون مرمت نیز تاکید فرموده بقیم که در راه خسیل ساخته باشند و ز تحسیل را ایام  
 نایند و آینده تحسیل ناباقات لازم شناسند و ریبات که هر زدنیه مس طبع عجل آزم  
 زیاده بر طراز دختر صدیده و حواب پردازه بخواضن تو اصواته خد و مدیره فضله  
 و مرمت دام قیاره میزان شفته خاصه محنت اخصاص باشند این طریق توسعه چهارانی فضل  
 پیش اصیان زفضل کو شیر فضله و غور و افتخار غشت و امیاز عقد طراز افزوده خدمت  
 را سوی اضرام کا سرکار که هر گزه بیو و صحن آن مضرم است که ام بیش امورات است  
 حیله سازی و روپیزی مثلاً ان این محل بینندگان حضور روزی قطعاً ظا از و به  
 از استانه دولت بقدر خفت گرفته و پر گزه رسیده صبحی حشرمه شخصیاً جاری می سیار  
 مبلغ جها و ده ساره پیوه شعر عذر حرض صول اور ده انشنا الله تعالی مژ زن اشام ز راه  
 نهاده ایان فریت بخراز و پیوه لیله بخیل خوانده آه سالخیو خواه ساخته آینه بخشنادی فران  
 مقتدی و سرگرم خواهه و دنیاوه حدادیه و اقبال لایزان با مشقیه بمنیزه ایان  
 و مقدمه ایان موضع ماهی کو تبهه و فردی و پر یارند و میوام موصفات مذکور را بسته قدم شامل مگزه  
 اند کو مخدوشید لازم که خودها را از ابتدای خردین شسته و ضلی بجمی نام زد خصوبت مرمت  
 رایی کنچ عامل پیشه ندکو سرانیده بالگزاری سرکار حاضر باند و از اطاعت مختار الله و  
 زوند و ماقع و ضمان پیش شسته ایضاً که بذمه ایشان واجب لا و است لطف عامل مومن است  
 اد ایمانیه و ریبات ایکید شدید میزد زیاده چه بگارش رو و پردازه طلب و اینه خشی  
 خصوبت مواعظ است که خوش ایمه عرضه و زور منقضی گشته که در باره ارسال کانند جمع  
 و جمیع اصحابی شهاده ناییه که اینه بکار شنیز قدر که دو و را بلاغ دارند صور کانند مس طو  
 بشره خصوی رسیده چون هنقدر نغافلی و عدم شندی و در کار سرکار برگزینه هست  
 ایکز فریم امده که بخود در و شفته تو ایمه مطلوبه بلاغ خصور و اینه سا عینی ایان و قوت

نیوز نزد تاکرید شد نیپار زمزایه و چنگ نگارش رو دخواست داشت و در حواب شفقت  
لجز عرض نمود که این انتقامی خدا و محدث فیاض نماند و ام اقباله میرساند شفقت خاص داشت  
خصوصاً مخصوص لقنت این ارسالیکو اغذای جمع خرچ سلسله هاصلی در جمیع و اصحاب این قسم انسان  
شرف چشم را یافت متر و میر بلند ساخت خدا و محسن از نیکگام دزو و میعنی آمودش فکر شد  
کاغذ مطلوب چشمور فور در پیش نیشان از خیر روز بسیاری نشانه شرسته دار عارضه شو شد  
لاحق حال و دو درستی کاغذ بزمی الدین طلاق دارد و این ممنوع قرن و محدوده الاحمد طلاق  
که توقف و زخمی مهندس احمد را از دور داشتم فرسته است داد که اغذای جمع خرچ مدرک داشت  
که این پسر سل حضور اسلام محدوده نظر کمیا از خواهر گذشت بر سیدش دخیره اند و زیرخود  
و پر تھامی جمع و صلبانی مرتب شوند انشا اند تعالی در دو تھار روز بلاغ عالیخان امیر خوف  
و اجبه دعوه شد و افتاب عصر و دولت تابان و خشان با درب بعادر شفقت و ملک شیخ  
پیش از غرفت و نیکای شیخ احمد زمان بعافت باشد عرضی مرسله مده کاغذ و دل ریخت  
سال شاهزاده وصلی هلا حظه و زمزام مع مردم رضات گشت حاضر مدن علی مسند ران شرط شفقت  
لزوم و احتجاج نگارش میزد که مجرود صدور پروانه خود رامع تامی عمل فعلی فیاض خصوصی سازد  
درستی گره نه بظهور خواه بر سید زمزایه چه تقدیر و دخواست داشت در حواب شفقت  
بعرض میرساند روانه کرامت شناوه محظوظی بطلب عمل و فعله بمحبت تامی تراز غاصبه  
معزز و منظر گردانید عازم بود که مجرود ارشاد و اجبه لائقاً و مع نعلم و فعله مستغصص  
والاسود منضم چشم سر کار نیارشد کار مع مردمها شرف نهاده بافت لخدمه طبق عکم  
خصوصاً مصالح شد کار در موضعات رو از ساخته انشا اند تعالی با اقبال خدا و مرتبت  
بعد فراغت کار شد کار غیربر سعادت اند فرخنا پیش مای بسیار دوزایده حد ادب به  
نهی و می از لر تهم را تصیباً مصید رکم ختن الطاف ام تم سلمه اند تعالی مرتبت  
شو قلات ادخایی تی شیخی که بر سیاری خاصه روز بان مجرض تحریر از دل اجرم عنان شنید

فدر از وسعت آن این شیوه مطلع ساخته بحوالگاه مدحای روئینه داران برگزار نمایند و مجموعه  
محفوظه که در هر وقت را داشت کند مهره سلاده و هنوزده بزندگی زندگان موضع محفوظ  
از عرض موضع مذکور رسانیده علم معرفه این میشاند ثابت و حقیقت که در چون طبع تعریفی و تعلق دارند  
الصبا میانی تجربه است و مقدار طبقن بر صوت واحد نیاران تصدیع افزایشده توافق که نظریان بر  
نموده و تکشید بران فرقه کوئی نیست باعیان اندیش ثغیر فرموده علمه معرفه بجانب این تفاوت  
گردیده و آن دم ناشی و ارجمند رسیده موقعت دیگران گرد و نظر احوالات خود را  
سامانی محاجات صور کار و بار لایقه باشند اما خاطر مشتاق راشا فرموده زیاده تضییع و بدیجهوا  
و رو وحیفه میرصادیکم و محسن کرم دام غذا قصیده طبعاً هر سه موضع که میگذر رسمیات عرفه است نظر  
در عاصم و رئیس هر دار و میمه کرامی و شیوه سامانی شغرنگ مفسدان موضع فلا می عمل کنه مقویه مخلص  
توت خلیل موضع فلا می متعلقه اوضاع بیرونی در وگرده او و داده اند صول عطاون سخنوار اور دارخانه  
مشهون کلمات عطف سمات بوشان خاطر افزوده ای الواقع بطریق خوبی آینه اعضا نهضت بمحبت ای  
بمحب و صول ای ای خنده دستگشیده بطن این موضع مذکور تقدیر تباخته بینکه حاضری آینه علم معرفه کلام  
و کمال عالیکان مانیده خواه شد و نسری دستی بمنکار امیر داران ناسخ خواه بسرید بطریق صوت خاطر عطر  
جمع محبت برین ای خادم قدم ای صور فرموده هایم تبریم نامحاجات عاطفت برای ای فرمایش دسته  
حضور رباب هشدار او هوشی خلت و مولان سرکاره چو ده بر کام سهای محبخونه باشند عرضه هر و باتفاق  
اور ده که ده و از ده لغز کو جوان موضع دولت پور حصار ایسخ کاوان نیفت ایس گاو میشان ای صور موضع  
فرید پور حاگر گرامیقدر میکارم علیکان حموده بدهد اقامی میگرد و که بتحمیل بحیل ای سان مخواه منزه  
و بینه و پوچل و سرکه ده و هر که همی باشند و حس که دلخوا ای ای محوه بست بر جمله ها باز کرد ای لاغ  
دارند و زنای قدر عین بیخ پندت شده بمحب قائم عمل آیینه عرضه شد ای محوی هنوز مقداد میگیرند  
بعضی هر سلسله موزن علاطف عاشد باشد کمال نوشت گویت از هنر ای رعایت گزنده بجهنم بخیل ای  
سائبان ای ای خاصم ز دستگاه سوار و پیاده هست ای ای هر ای ای ای بخیل ز ریا قیاش مجرح دلو و  
زندگی نیزه

اللهصال حضور مجاہد مبلغ پنجاہ پیکہ بابت تعاوی کھصلی بدشتیا جات مذکور موضع بخلاف نہ مومن  
وقت شہبود عمال قلعہ فراری شد موضع ماسی مینڈارا کیا واحد خود رفتہ آبادگر دین  
جہت علم بیان تعاوی میگار از زمانہ برہ فرستہ وہ بارہ سال کی تھے کہ بختیہ بود نہ الحال نعام  
کہ زندگی قیم موضع مذکور ایسے بختمی لکھوت سال کی تھے کہ بختیہ بود نہ الحال نعام  
میبد مینڈ کیا رائید گان حضور موضع مذکور لشیر طحق دہی آباد سازند لا کلام زمیقی سرکار  
او سلائم در کاشت پیشکرد غیرہ پردازیم درین باب ہرچہ پڑھا بوجع ضرایب نہیں  
در جوان غصہ شدہ امانت پنا چنوصیت پتکاہ رکن محل بعافت باشند عرضی مرسلہ نظر و  
محضہ بوضوح انجامید گفت قبولیت از زندگان اجری بختیہ بخیل بوضع و بحاشد برقرار کر  
و بخیل بخیل سکارہ دو جس مجازی ایشان است احوال بولفار بخادل کشتیا جات  
از راستہ سترات و گوتہ اندریسی از موضع بخلاف نہ ماسی فتن پیغام بادی مینڈاران قیم موضع  
مذکور سرای ایضاخ یا چون معا از بادی دیہہ بجمی تر دست و وصول باقات سرکار  
مرت بختیہ خلطر خواه محدود کو جران را آباد بیہہ بیانہ و مبلغ از کشتیا جات کیا ہے  
الشاعر تعالیٰ بخوبی گرفتہ خواہند شد کہ نانس سربرائی خود خواہ سرید زیادہ چھٹے فلم گرد و  
مشقہ مشتملہ سرحد مقدمات رفت و عوالی مرمت بدر الدین بیگ بعافت باشند  
چون موضع سانیلہ و زاجو نیز مسی کہ قبولیت خصوصیت مرمت جواہر سرکلہ بود الحال بخ  
استد عالمی ایشان باز شاپل پر گذرا کرد و بخیل بخیل بخیل بخیل بخیل بخیل بخیل بخیل  
مذکور بابت معاملہ آنکھا تو مول مبلغ دوسر رپیزہ دوکان لائی بیشی رام و سر را ہم سیانہ دا خل سرکار  
منود و نہ نادر کا موصول شدنا جاں بنداران قبور دامی سامون مسطور کہ نہ مرہ نہ اچھی طلب است  
لشکر از انجی کہ ایک دم بفتوت سرکار از مرید مینڈار کہ تو گندیدیموز دپشاں وصول کر اندہ د  
و رسید سامون مذکور ان گز تجھنور لفڑتند دینا تاکہ فرمیدار مذکور ضمہد ایسیہ  
رسیہ بیلی غلام صورتیکار پر خود علیہ بوجنتیں بار افر و ختہ رشیں بچھایں ماحمق سرکارہ رسالہ

پرسید شرمند فتحوار باید و نباید کنکوت دیهات عملی و یا سی کاشت و یغرو عاز صفو و فان مقصود  
 و گفته ها و پھرو از رفتن نخا متوقف نانه امید و ارسیت که سه جها منصف و سه گفت و چند شش  
 حقایق از سر کار با نیصوب با موشود که بحول تامیر کنکوت ساخته بمحیل نجایر دار و غایز ده  
 متفقه قدر که جمعی مشخصه اند اگر حکم شود پھرو دلکوت مخفی کرد و آمد و احتی و احضر ساندسته  
 در حواله امقدار عوالمی هر قلت نگیر می هم بعانت باشد عرضی سمله مشعر رانیکه هم اولی غلامو  
 خش او غله فروخته برش اساله خنو و ده احلامش از ذقر محبت گرد و در مصنفه کنکه و بخواهان  
 کنکوت دههات عملی یا سی کاشت و کنکوت مخفی صوحات و پیماشی های مشخر مسفع لخز و خود و  
 مرسله بطریور احمد محرر و تبعیض صحیح است داخلاش وقت فایز شدن بدر برخواهند فن و تکونه های  
 عملی های کاشت که بخوز خود و آند مشخرست و دههات مشخره اند که می خواهد اراده اند تعلم آن زندگو  
 است غایی ایشان منصفه غیره حضور و اند نهود و خواه شد زیاده چه اعلام و دلیل فوت نیا شجاعت  
 و سلیمانی و بمحسن بیک خاطر لطفی شنید قبل از نزدیکه سر کار حوت فرستادن مردم پیش و سورا  
 نیا بخصوصه بخود اینجا محالات سر کار بتجارش در آمد و ایشان نیز اقامه می کرد مردم سوار و پیش  
 ایمی متعذیه خود را امیر صدر را تضمیح و از سازند ایمال نور ز نزدیکه مانگید و در فوجه مراجع  
 برادر غیریارقدر غیر راز جان محمد خان هماره هرات اعلی فایز باشند بعد شوقلات فرحت  
 و اضخم ماد بعد و ایمی ایشان بطری خانه بدریافت امر که خدمات سایر باغات از سر کار  
 صاحبان انگریز بجا و بنام الفرز را مقرر می شد و آن گرا مقدر باید وجود ذمہ داری باشود کار  
 بجهانه کار ضرورتی خانه کرد و گذاشته امدند بخیزد و ایشان چه لصوموده آمد شرکت  
 که بحسب خوییانه نمود و ملکه اراده سفر می شد تنسو الحال که بفضل الحصی صورت برآمد  
 کار ایشان بظیور امده بو از غیر راز که جلوه گزے شاید هر عضو و درده گذاشته امدند و در  
 حالم سایر بدولن علاقه گذاره نتوان شد تهد اتفاقه امده که ای شیخی در اینجا ساند  
 علمی نمایند که اینجا بند در بخار سد باید گیر صلح حشو و ده کار مطهور گرفته شود زیاده چه بطری از

شوهم حضور مژده رجند پسر ایشان عذر برآورده لایحه منتهی خطا عرضی مسایل ایشان مشعر اینکه  
 مقدماتی موضع را جو پور تعقیب گر کند و بیوند احتماله بوعنوان عامل پرگزند که از آن گرفته رده انتظار نداشت  
 تفاوت موصله بوضوح حضرت زیر می بوسشاری و خبرداری که با وجود احکم حضور در مقدمه متعاقباً  
 اولین از خواه غفلت رو به بدر می داشت خیر است اینجانب نیمقدمه خاطلی حضور کر نسل صاحب این ایشان  
 بخواهیک گذشتند و مگر و از نموده است انشا اتفاق تعالی صبح و شام میداران طبع خلاصه خواهند  
 آیند چنین غافل نشوند زیاده چنانچه این رور فتحه برادر عذر نماقند گرامی منش خوط مکاتبه  
 بیچت طراز و حسوان بحث شمول آورده و رایق تفاوت گردید علی احوال بخدمت چو در صراحتها  
 ساخته فرمود که در کاغذ اینجانب اصلاح تفادعی نیستند که جایش نیست اشد خنازیر گان گفته اند  
 شوهم دیالی بش ارش از درداران گزین که بمنزد چنانچه ایشان نیگاه نهاده اینها را ان بر کار فھرست  
 شوهم دیالی بش ارش از درداران گزین که بمنزد چنانچه ایشان نیگاه نهاده اینها را ان بر کار فھرست  
 افعاهم ایشان همچوں اقدام و پایانی است با وزیر و سخنه حضور پنور و مبلغ عالی تبریز و زنج  
 وال با مقابله قلم ندازند نموده بدر این مر حاده ایشان خبر طور آن خواه شد که از این نموده  
 خواه شد زین قیامت سال الدذنه فصل خوف ساله خواه شد ما زده دیالی شاهزاده ایشان ایضاً محظا  
 خوفه خواه شد مخلص شدگه ایشان عاصم مخدوم شد و در صیاحت اینها نموده بورصیا با اتفاق ایشان  
 ایشان سوال ایشان بگویی قرار ساخته که از نیزه سرمه نموده بفرمودی بگرد و در صیاحت شوهم  
 بیخود نیاز طلب ایشان  
 ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
 و نیزه میخواهند خطفه بینهایی برازی فرانشیا ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
 قدر غلبه شنیده ایشان  
 برازی فخر خود را بجهی و حجمی مطلوب است با بدیکه بزمایی کلان کلان فریاد دههات رئیسه همرو  
 ایشان ایشان

هفته سه شهر و نیم شصت هزار میلیونی سهمیه در سند مدت امانت فوجداری حسب کلمه الامان  
 فوجداری و امانت پرگزنه فلاحی هنر نیمی فصل بسعده نهاده از تغیری فلاحی با خاتمه دستا  
 جدی این خان مقرر شده بایکه بواز صهر هم آنسته و متنی در اخذه فقه از دفاتر خودنمایش  
 غیر مرعی مذکور نبود و نبوده و نبوده همچنان و سهیان فحفظ و حرس است زر و سان و  
 مالکزاران فرا و فحی کوشیده در آبادی و سماں رعایا و شخصی و خسیل ما او اجنبی حمله  
 رسانند و امی بر ذمہ عایا باز نگذارند و چیزی نمی معتبر بخی نیارند و کاغذ موافق صادر  
 بذقیر رسانند بازیکه چودرسان و قانون گویان و مراحتان محالات مصطفوی خیان معمی الله  
 فوجداری این متعلق افتخار این خدمات با متعلق شناخته و اطاعت و فرمان برداری که  
 موجب فاصله خلایق و رعایا و دلخواهی سرکار خواهد بود و مروحتا و تقاضا نهادن که در  
 دانند اضافه شده و سند خدمت فوجداری حسب کلمه اصلی حد فوجداری بخوبی  
 پرگزنه جلال آباد مضاف صدور از الخلافه شاپیمان آماده و سایی ساری مجدده خان فعت شیان  
 فیض این خان هنر نیمی فصل خرافی شده و قصاید مقرر شده بازیکه بواز صهر هم آن فراز  
 پرداخته و نبند و نسبت خلیط و ابطی محاله کوتاه و تا دعیه دان خفظ و حرس است زر و سان  
 کوشیده و از نایابادی و کشیز راعی و سماں رعایا و شخصی و خسیل ما او اجنبی معرفه کاران  
 و امی بر ذمہ عایا بازیکه نگذارند و دیات متواتر رساله از نبند و نسبت شرکه کاغذ موافق صادر  
 معلمی رسانند و اتفاق و امی بذوق رسند معتبر از نور صرف نگذارند بازیکه چودرسان و قانون گویان  
 در رعایا کی گذره کو خان مثنا العیار این فوجداری است نیمی فصل نیمه دوازده صدر و کاخ خدیجه  
 با متعلق شناخته و رسانند اکیده داند اضافه شده و نیزه رفعت ما نیکم نیکه مخاطب سانند  
 الحکم عسلی حد امانت فوجداری پرگزنه جلال آباد مضاف صدور از الخلافه شاپیمان امانت رساله  
 بجهد آن رفعت ما بحال و برقرار است بازیکه بلمجمی و سماں تمام کام معاشره در اخذه زاره لی نخاله از این  
 خصوصیات بذوق رسانند و نیمی فصل کیکه کشوار لذت خیر فی انتشار خبر و ممنوعه کارهای  
 کارهای بذوق رسانند و نیمی فصل کیکه کشوار لذت خیر فی انتشار خبر و ممنوعه کارهای

محل سند خدیده دیو احتجب کنم مخالفت دیوان پرگات ها نبی مهر کار خدار  
مضارع صدوره را مخالفت شایهان نادی پیشمند اثباتی ایلان این سند را از فتحت پناه  
فیصل بخشن بقر و مخصوص گشته باشد که از روی دیانت و رستی لوازم و مراهم خدمت کوکی بینی  
برداخته در راه تضییل حسنه و گردآوری ما الواجب از داد و آبادانی و استمالت که در یا زنایه  
بلطفه خوده چنوع صادر صیانت پرگات و گنجایت و عمال عمله و فعله سائر محالات بوجه حسن جزو  
بوده و پنجان کند که در حال سرکار دولت مدار و چشم خشارت نه تساند هندر و رعایا مالگزار از  
استدی پنجه از آمان بیع و هر زده الحال فیاض ایلان در گرسی شه خود فیاض نمایند و جسمع از محال  
سالی سیان بفراید و محتول پرگات ساتیاهم بوصول در اورده دامی و در می نمایند را یا  
گذارد و در کوتاهه طرزه بمحضر خود نگلایشته که ام سنه می خبر خصوص بخی خیار و خطا و انتقام  
بجا از دکه حاملان فی کاشنگان خبار از خداوند ایلان فیض خود رئی خلائق پناه و اخراجات زیدنی از  
و برداز بالا دستی اقدام تو اند که در شتره کاغذ موقت ضابطه و سور مفضل الفصل از عاملان  
گرده بد قبر وال ارسالید شتره باشد هیا که هجج اینان عمال و چو دیر مقصیدیان فیاض  
جمهور کند آن حال مومی اسرار او و ایلان تقطیل شتره وست آنقدر چوی آنقدر دار اخري امورها  
آن محتشوی ساخته و لظمه و منسوخ همات و معاملات از سخن جملح مستعار که مخصوص بفات  
سرکار وال و برآمد که از فایش رعایا نوذه شد بیرون نزد وریثات کند و آنند سند  
خدمت دار و علی چون حجت کلم غسل خدمت دار و علی عداین پرگات کوتاه و  
بوده ای و کانزیله و شایی سرکار بخارنو مرضان حمور دار مخالفت شایهان نادی پنجان خارشان  
جمو المکان خرمای و رحای صقر و مخصوص گشته تیباشد که منکران همات دار العدل انقضیان  
و قطع قضایا و عای شرعیه اتفاق خاست خان و مشارکه موزده راجه امی الحکما مسیعی  
و مقضائی مورلت مرضان ساعی عجله تقدیم سانده و باشند و در اخلاق حق و فخر اطلاعی می  
خوبی بگذران ایلان بکار و دخنان کند که مجموع خلاف شرع تعیین ایش خدیده می از عکس پنجه حمام

جهان نطاع است دار علی سایر گزه تلهنونی سرکار فلان مصائب صوره اخلاق شایهان با مرقوم  
الضمیر فلان توپیش باشد که کماینی بوازم و مراسم خدمت موثره پرورد و قیقه از وفا  
نمایم عین نگذار و دضیط و لطف مخصوص فحال مسطوره و بنسلوکی مسود آگاه فی پاریان نیما  
تام مکار پرده شاهزاده که دامی رمی در حال سرکار فوت فروگذشتند شود و او این نوادر  
خلایق صدرا و مطلعا بعمل و زیاده سرشنی آمد ای مخصوص فحال جمع حجت خویل دار نمایم و دل  
کاغذ موافق ضابطه فصل و فصل بقرتعلی میرسانیده باشد و کوته خوان بسیار و بسیار خوب  
و بلکه امکنند بمنه خصوص خبر ندار و بیان که قانون گویان چودیان و بی پاریان  
خدمت مذکوره مغلق مشارکه شناخته از سخن صلاح او که مضمیر بیفات سرکار و زاده کارناید و فی  
زندگانی خدمت شرقی خسک هم علی خدمت شرقی پرگزه بجهت متعلمه صوبه فلانی از  
تعیری فلانی مقرر و مفوض گشته باشد که کماینی بوازم و امر خدمت موثره بایت و فی  
نوشیده قیه از وفا بخوبی عمل و مطلع انجام خدمت مسطوره شمار این بدل  
آنچنان قیمت و فروگذاشت بعمل زیاده سرشنی کاغذ بضابطه بقر وال درست نموده نهاده  
باشد پیا بر که چودیان و قانون گویان عمل و مطلع انجام خدمت مسطوره شمار این بدل  
وست تقیه ای او را در اجرای مواف خدمت و قی دارند شفه مرضیان تاں میانها حال مستقال  
بر زاده سرکار فلانی مضاف صحیح فلانی شده که چوی جوی بغير قضا تبلیغ خدمت قانون گویان  
پرگزه نمذکور در دلسته از استدیه فلان حسب این خوشی راصم مقرر و مفوض گشته تاکماینی بوازم  
و مراسم خدمات پردازند و سخا ای سرکار و فاهمیت رعایا میانی میگذر و افزولی نزد  
و پیش آمد پرگزه مساجیلیه کار رده و معاونه و مقرر اعمل میان و سایر دیگر سرشنی کاغذ موافق ضابطه  
و معمول بقرتعلی میرسانیده باشد و رعایا و پاریان احسن سلوک خوارضی و شتره مجهز  
عمل و تقدیم ناویه بگرد و دید عتی احداث نکند و طلاق قفع و شع و اخذ الہام بجز عده قدام نماید و میان  
که نموجنیه در گاهی مشارکه این قانون گویی در دلسته پرگزه مسطوره شتره و تعیین و میان



پسندیده خود را ارضی شاکر و نشسته در صور تکه لصف سالم بر عالیارمه حمامات نیایم اصل  
 مطلق امر تکه ایوان مجموعه دو کار حمان نیاه مگر دو دعوت تازه احداث نکرد تاکه اند  
 در سند قضایا حسب کلم حمام طاع منته قضایا کنہ بجا و گزه از تغیری قاضی محمد علی  
 پیشجت ما قاضی محمد علی مقرر و مفوض گشت میباشد که تا صد افرمان عالیستان که متوات  
 درست شده میسر طبق حکایم این عمل نموده مشارک ائمه قاضی بحال و اند و دلقدیر  
 مومنی پیر ادر مومن اذ اینجذب قوی و مستحکم از نتیجه و گیر اسیه هم شرک نکرد و اند و دلقدیر حکای  
 شرعی در سرایم و دو محادل قاضی سلطرا باشد شرکه در سند خدمت صد از دلقدیر کلام  
 حاگر داران و گرویان گزه کرت بوسرا کار سبل مضاف صویز اخلاق نایاب حمان امداد اعلان  
 اذکر حسب کلم حمام طاع افتاب شاعر شردوں تفاعع مقصدا پرنز مسلو معهود و مقصدا قرائت  
 متعلقان از تغیری قاضی محمد علی نایام قاضی محمد حمان و مسیح از زمان جنبه هم مقرر و مفوض  
 نشسته تاکه اینجی ملازم هم ضمیمه قیام نموده و فحیله قضایا خصوات و ادای حق و دوامیت  
 جمیع حماقات و در عین قدر و مملاطیا عات و نکاح من بلا و الیه نیست کات و خطوط موال عنوان طایا  
 و تعیین مصاعب و صرف قاسم اساعی مفوذه پیغمبر سازد باید که طبق حکم فضی شیعی علمنموده مشارک ائمه  
 انجام اندسته و دست لفظی مومن ائمه بجزء مخلقه اینجذب سند سند سند و دیگر اسیه هم نکرد  
 اذنه و کواغدان و محلات را بجزء مخبر شمارند درینابیه قدعن اذنه حسب طبع العمل رناظمه  
 تحریر و سند داشت که با اسم فلاانی ایکه چون خدمت چود رسالی امند و می مصا بن متعلقه شرک  
 فلاانی مضاف صویز تقریباً ایکه  
 که از مصناوه اینجذب شد که از زر و می رستی و درستی قیام در زیده هنچنان کند که از فردا  
 افزونی مال سرا کار بعمل آید و فرمیت سوداگران بی پایان پیش بخواه ساخته حمل و حمل  
 بان جماعت مسلوک دار و از احمدی بوجهی می اوجوه طمع نایمه و زین بای ایله ایکه ایکه ایکه  
 تحریرها و خدمات از طرف اصر امامت مات کلاب بی محظوظ باشند خدمت ایام

لنجن سهل اجلاده فوطة داری مصارف شارند و مبلغ کیحضر روسیه فوطة داری پرگنه فرمدیا و میر  
و مایور مزوده شد لازم کرد این بجهه مخصوصه مستقل و نهشتر خل زر تامی پرگنه بد کان میمی  
میکنند و باشند دامی کان فحله دارند از مبلغ کیحضر روسیه فوطة دار سالیک کرد پرگنه  
با هشت موی الید و صول کنند و باشند و بخواهه تسلیم اینجا ایشان تو زندگ عفن شماره  
شققه غیر از القدر بجهه ای شنگ رجاعه بفت باشند و رسپول افوطه داری پرگنه بالنسی من  
ایند ای سنه ۱۷۴۳ افصانی از تغیری و هر هم داس فوطة دار بعزم آثار جیسی راصم از حضور میر  
و مفوظ قشته باشد که مطابق حکم شاراسیه را خیل در کار و مایور مزوده عصده مرقوم طولانی  
سلطه و آزادارند و دیگر از سهم و شرک پدر کار و مفوظه ایشان نگداشند و رسوم هشت از رله  
بدستور قدیم بد هانه ثانیا اند که حصل و چهار جلد حرسه از پرگنه ایشان بمعیوق افضل  
و جطلب است میحمله آن سبیت حله بحضور رسند و و چهار بانی است باشد که از دو هم  
پرگنه طلبیه ای ارسال حضور عاند تا کند و آن حکم نامه متصدیان ای المباران جانی و سبقاً  
پرگنه سیره هم صاف صدور از الخلاف شایه جهان باشد بداند رفت مرتب فتح جهان آنها  
مزوده که موافقی مکرر شده را ارضی خارج از جم اتفاقه لا حق زراعت از سوا و قصبه طور طرفی  
اغوانان این به ای قضلی بع سنه ۱۷۴۴ افصانی مزوده و حکم سیره تصریح رفت مرتب خان مشتکه  
او آزادارند و بوجه من اوجوه مرا خدم و متوجه شوند درینها تا کند مزده و آن حکم داشمه  
حال سبقاً پرگنه مزوده هانه کار سهولان پو مضاف صدور از الخلاف شایه جهان اماده شده  
موافقی مکرر شده بجهه خبرت زدن بخرا اتفاقه خارج جم لا حق زراعت از پرگنه مزده کوره و  
مد و معافش مه نهشتر بجهه خبرت زدن بخرا اتفاقه مزده شد باشد که اراضی مزبوره حسب اضمون  
مقرر داشته پمپه و حکم سیره تصریح موی الید آزادارند و بوجه من امداده مرا خدم و  
متوجه شوند و در سر ایور مرحوم خوشی مرتبه اداد داده ایشان تعجل اوره و باشند که ضریح  
هروه و بجهه ای از قلعه حاکمیت موظیت نمایند درینها تا کیده فرید ایگاه شاهه حسنه